فقه: زکات، جلسه 94: یک‌شنبه ۲۲/12/1400، استاد سید محمد جواد شبیری

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

روایت‌های مربوط به زکات در مال التجارة را دیگر بقیه‌اش را نمی‌خوانم، جمع‌بندی کلی‌اش را عرض کنم. ما در بعضی روایات زکات در مال التجارة نفی شده. مثل روایت اسحاق بن عمار. در بعضی روایات تفصیل قائل شده بین این‌که مال التجارة علت این‌که یک سال مانده این بوده که در طول سال به هر حال به مقدار، به قیمت و بالاتر از قیمت و رأس المال فروش می‌رفته یا نمی‌رفته. اگر به قیمت یا بیشتر از آن فروش می‌رفته زکات دارد و الا زکات ندارد. این هم یک دسته است.

یک دستۀ سوم دیگری در همین جایی که به قیمت و رأس مال فروش نرفته می‌گوید که اگر بعداً حالا فروخت، یک سال زکّاه لسنةٍ واحدة. خب در مرحلۀ اول این که آیا با این روایات چگونه برخورد بشود خب مرحوم شیخ در خلاف اشاره می‌کند کأنّ بعضی از بزرگان، بعضی از محدثین بر طبق آن روایت‌هایی که گفته اگر به رأس المال یا بیشتر معامله بشود زکات دارد فتوا دادند، یا آن دسته روایات دیگر. حالا یا اینها را معارض گرفتند روایات را، آن را ترجیح دادند یا مثلاً جمع عرفی کردند گفتند آن مطلق است، حمل به مقید کردند و اینها.

ولی به نظر می‌رسد که حمل مطلق بر مقید صحیح نباشد، چون می‌خواهیم بگوییم مراد از مال التجارة خصوص صورتی هست که به قیمت بازار کساد است و امثال اینها. خب فرد نادر هست، بازار ممکن است کساد باشد ممکن است رونق داشته باشد، به اندازۀ رأس المال هم بگوییم معامله نمی‌شود و امثال اینها خب فرد کمتری هست. بگوییم آن روایت‌هایی که می‌گوید زکات ندارند اختصاص دارد به جایی که حتی به اندازۀ رأس المال هم معامله نمی‌شده مربوط به دورۀ کسادی بازار هست. آن حمل روایت بر دورۀ‌کسادی بازار حمل بر فرد نادر است، این است که جمع به اطلاق و تقییدی درست نیست، می‌ماند دو تا جمع. یکی این‌که بگوییم حمل به استحباب کنیم که معمول فقها اینجوری مشی می‌کنند.

یک جور دیگر این‌که بگوییم اصلاً حمل به تقیه بکنیم. در مورد تقیه دو نکته اینجا هست که به نظر می‌رسد که حمل به تقیه جا نداشته باشد. یک نکته این‌که لا اقل به خصوص در مورد بعضی روایات که خیلی روشن‌تر هست.

یک نکته این‌که در مورد تفصیل بین این‌که آیا به رأس مال فروش می‌رفته یا بیشتر یا کسادی بازار هست این تفصیل اصلاً در عامه نیست، مطلقا من هر چی گشتم. به نظرم آقای منتظری هم در زکاتشان اشاره به این نکته می‌کنند که این تفصیل در کلام عامه وارد نشده. و بنابراین آن روایت‌هایی که این تفصیل را دارد و زکات را واجب کرده نمی‌تواند حمل به تقیه بشود. باید حمل به استحباب بشود. و آن روایتی هم که زکّاه لسنةٍ واحدة هم مطرح می‌کند در همین فرض است. روایتی هست که فرض کرده بازار کساد است در فرض کسادی بازار یعنی گفته اگر بازار کساد نباشد که باید زکات بدهد. اگر بازار کساد باشد هم بعد بفروشد باز هم باید زکات بدهد. این هم من فتوایی ندیدم که در خصوص این مورد گفته باشند. تنها یک مطلبی از مالک و عطاء در خلاف نقل می‌کند شبیه این است ولی در خصوص این مورد نگفته.

شاگرد: چه موردی؟

استاد: این موردی که بازار کساد است ولی به همان پایین‌تر از قیمت فروخت. دیگر در صورت کسادی بازار اگر به کمتر از قیمت فروخت زکات دارد، آن روایتش اینجوری تعبیر می‌کند دیگر. این روایت را ملاحظه بفرمایید.

مثل: احمد بن محمد بن ابی نصر عن الرجل یکون فی یده المتاع قد بار، یعنی ای کسد علیه

«أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ ... عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي يَدِهِ الْمَتَاعُ قَدْ بَارَ عَلَيْهِ» یعنی ای کسد علیه «وَ لَيْسَ يُعْطَى بِهِ إِلَّا أَقَسلَّ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ، عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: فَإِنَّهُ مَكَثَ عِنْدَهُ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ بَاعَهُ، كَمْ يُزَكَّى سَنَةً؟

قَالَ: «سَنَةً وَاحِدَةً».»[[1]](#footnote-1)

که ظاهرش این است که در همان فرض سؤال که فرض کسادی بازار هست این را امام علیه السلام می‌فرمایند سنة واحدة. که شبیه همین در روایت‌های سماعة و روایت‌های دیگر هم هست که در فرض کسادی بازار اگر به اقل از قیمتی که خریده معامله می‌شود تا نفروخته ندارد، بعد از این‌که فروخت این امر کرده که لسنةٍ واحدة. این من هیچ یک همچین فتوایی ندیدم. یک فتوایی در میان عامه مطرح هست، آن هم یکی دو نفر، که فتوای شایعی هم نیست و تازه آن هم، من خلاف دیدم. فرصت نکردم. چون بدایة المجتهد و در مغنی ابن قدامه این مطلب نقل نشده بود. فرصت نکردم ببینم در کتاب‌های خود، از مالک و عطا نقل می‌کند. مالکیه و اینها آنها این مطلب را نقل کردند یا نقل نکردند به چه شکلی است.

مرحوم شیخ طوسی در همین بحث زکات مال التجارة می‌گوید:

«لا زكاة في مال التجارة عند المحصلين من أصحابنا، و إذا باع استأنف به الحول.»

این خلاف، جلد ۲، صفحۀ ۹۱، مسألۀ ۱۰۶ هست.

«لا زكاة في مال التجارة عند المحصلين من أصحابنا، و إذا باع استأنف به الحول.

و فيهم من قال: فيه الزكاة إذا طلب برأس المال أو بالربح.

و منهم من قال: إذا باعه زكاه لسنة واحدة.»

من حدس می‌زنم این اذا باعه زکاه، این چیزی که در روایات ما هست این هست که این دو تا با هم هست. یعنی اگر طلب برأس المال او بالربح، این زکاه. و منهم شاید به این و من قال برگردد، نه به آن شیعه. یعنی آنهایی که قائل به این هستند می‌گویند اگر فروخت زکاه لسنة. یعنی فروخت یعنی این شرط را نداشت و فروخت، زکاه لسنة واحدة. چون آن که در روایت هست این است که در صورتی که بازار کساد باشد زکات ندارد مگر این‌که بفروشد. بازار کساد نباشد نه ذاتاً زکات دارد، چه بفروشد چه نفروشد. این دو تا را با همدیگر، اینجوری فکر می‌کنم معنا کرد.

«و وافقنا ابن عباس في انه لا زكاة فيه. و به قال أهل الظاهر كداود و أصحابه.»

اهل ظاهر یعنی کسانی هستند که به قیاس معتقد نیستند. فارق اصلی بین اهل ظاهر و سایر فرق چیز عدم اعتقاد به قیاس و اجتهاد رأی است، نص‌گرا هستند. و فرقه‌های دیگر اهل تسنن همه‌شان به قیاس قائل هستند، فقط کم و زیاد دارد. ابو حنیفه خیلی قیاسی است، مالک و شافعی و اینها کمتر هستند، علتش میزان حدیث معتبری هست که در نزدشان هست. مقدار حدیث معتبر، در حنفیه خب خیلی کمتر است ولی آنها بیشتر هست. حنفیه حتی گاهی اوقات حدیث‌های معتبر را هم که مخالف قیاس در می‌آید مخالفت با قیاس را، مضعّف روایت می‌دانند. می‌گویند مسقط از حجیت هست، اینجوری است.

«و قال الشافعي: هو القياس.»

قیاس این است که زکات نداشته باشد.

«و ذهب قوم إلى أنه ما دامت عروضا و سلعا لا زكاة فيه،»

عروض در مقابل طلا و نقره است. و می‌گوید «ما دامت عروضا و سلعا لا زكاة فيه،»

«فاذا قبض ثمنها زكاه لحول واحد.»

این یک تفاوتی دارد با آن روایات ما، اوّلاً ظاهر «فاذا قبض ثمنها» این هست که آن ثمنش باید پول باشد. یعنی کالا نباشد. ولی روایات ما این نیست که آن، وقتی فروخت این هر جور باشد. و در ثانی این‌به طور کلی می‌گوید کالای تجارتی تا وقتی که کالاست زکات ندارد. وقتی از کالا تبدیل شد به پول آن وقت زکات دارد. حالا البته یک نکته‌ای هم بگویم. اصلاً زکات مال التجارة آن مقداری که مسلم است زکات مال التجارة در کالا زکات مال التجارة را سنی‌ها را می‌گویند. اما این‌که طلای غیر مسکوک هم داخل در کالا هست یا کالا نیست آن بحث‌هایی بین خودشان هست. و آن هم که مسلما داخل در مال التجارة نیست طلای مسکوک است. طلا و نقرۀ مسکوک آن دیگر زکات نقدین، متعلّق زکات نقدین هست و دیگر متعلّق زکات مال التجارة نیست، آنها چیزهایشان فرق دارد.

«و به قال عطاء، و مالك.

و ذهب قوم إلى أن الزكاة تجب فيه، يقوم كل حول و يؤخذ منه الزكاة. و به قال الشافعي في «الجديد» و «القديم»،»

شافعی دو گونه، دو سری فتوا دارد، فتواهای قدیم و جدید.

«و إليه ذهب الأوزاعي، و الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه.»

این هیچ، عرض کردم این تفصیلاتی که در روایت هست هیچ در میان عامه این تفصیلات وجود ندارد. نمی‌شود این را حمل را بر تقیه کرد، آن هم، تازه آن تفصیلی هم که هست مشابه بعضی از تفصیلات روایت هست آن هم نه عینش، آن هم از عطاء و مالک. و الا فقهای دیگر، ابو حنیفه، دیگران، دیگر این‌که بگوییم فقط از مالک، با این مقدار مشابهت تقیه شده این وجهی ندارد.

شاگرد: مالکی که اهل مدینه است و فقیه

استاد: ولو فقیه اهل مدینه است، ولی عمدۀ روات ما کوفی هستند و امثال اینها و ما این را بخواهیم حمل بر تقیه کردن وجه می‌خواهد. یک موقعی از باب ناچاری هیچ به خصوص می‌خواهم بگویم ما وافق العامه فخذوه و ما خالف العامة. یعنی بخواهیم جزء مرجحات منصوصه تلقی بکنیم باید یک فتوای شایعی در میان عامه باشد. این فتوای شایع در میان عامه نیست، بله اگر ضیق خناق گیر آوردیم و هیچ راه دیگری نداشتیم در آخرین مرحله بگوییم خب بالأخره امام علیه السلام باید توجیه بر روایت درست بکند این عیب ندارد، بگوییم تقیه از مالک شده. ولی به نظر می‌رسد نوبت به آن مراحل نمی‌رسد. و ظاهرش این است که همینجوری که فقها فرمودند که مستحب است حق با فقها هست که مستحب است زکات در مال التجارة.

شاگرد: معنای عامه عموم مردم است؟ که بخواهیم شیوع ازش نتیجه بگیریم؟ یا

استاد: عامه در مقابل شیعه است دیگر.

شاگرد: نه، منظورشان این است که عامه بین فقهای اهل سنت است یا عامه بین افراد اهل سنت است؟

استاد: نه عامه که. یعنی به هر حال عامه یا باید فقیهی باشد که در میان مردم یک نفوذی داشته باشد، یا در میان حاکمیت. یکی از این دو جنبه باید باشد دیگر. اما کسی که، فقیهی که اما در غیر این موارد این حرف‌ها را نداریم. به هر حال این مسأله، اینجور تفصیلاتی که در روایات ما هست و امثال اینها، اینها را حمل به تقیه کردن وجهی ندارد. این است که به نظر می‌رسد مستحب است، حالا شرایط استحباب و اینها را فقها مفصل بررسی کردند، ما دیگر کلاً وارد آن شرایط نمی‌شویم. ولی اینجا بحثی که عمده مطرح هست این است، آیا این استحباب زکات در مال التجارة در زکات مال التجارۀ طفل هم می‌آید یا نه؟ زکات مال التجارۀ طفل هم مستحب هست یا مستحب نیست؟ به نظر می‌رسد که ولو ابتداءً اطلاق ادله ممکن است بگوییم زکات مال التجارة را می‌گیرد، ولی روایت‌هایی که می‌گوید زکات در مال طفل نیست مگر با آن تجارت بشود. این صریحاً زکات در مال التجارة را نفی می‌کند. زکات مال التجارة یعنی کالای تجارتی که یک سال بماند. این‌که می‌گوید اگر متجر به نباشد، زکات ندارد، مال التجارة مصداق روشن همین روایات است دیگر. روایات متعددی که در یتیم می‌گوید که تا وقتی که تجارت بالفعل صورت نگرفته، زکات ندارد، مال التجارة مثال روشن این است دیگر. به نظر می‌رسد در مال التجارۀ طفل زکات وجود ندارد ولو استحباباً. حتی استحبابش هم در موردش ثابت نیست. در نتیجه اصلاً بحث زکات مال التجارة بین، طفل کاملاً مجزاست. می‌ماند.

شاگرد: صرف خرید یتجر به صدق نمی‌کند؟

استاد: فاذا اتجر به، بعد می‌گوید. حالا یتجر به را ممکن است ما چیز بکنیم. اتجر، اتجار با خرید و فروش تحقق می‌گیرد. اعداد به چیز اتجار نیست. نگه‌اش دارد، به اصطلاح. عروض التجارة ممکن است بگوییم. ولی اتّجر صدق نمی‌کند. عروض تجارت یعنی کالای تجاری. اصلاً در همین بحث زکات مال التجارة را در کتاب‌های عامه باب عروض التجارة در مغنی ابن قدامه و اینها این شکلی است. حالا گفتم این را هم بگذارید آن را هم حالا که گفتید که عبارت مالک را که می‌گفتم در چیز هست، در نه بدایة المجتهد به این مطلب اشاره کرده، و ظاهرش این است که اینجور نیست.

می‌گوید ببینید که در این بدایة المجتهد می‌گوید: «اتفقوا على أن لا زكاة في العروض التي لم يقصد بها التجارة»

عرض کردم عروض در مقابل نقدین است.

«و اختلفوا في اتجب الزكاة فيما اتخذ منها للتجارة فذهب فقهاء الأمصار الى وجوب ذلك و منع ذلك أهل الظاهر».

فقهاء الأمصار دیگر مالک را که یک فقیه برجستۀ هست این را شامل می‌شود دیگر.

شاگرد: هدایة چون. هدایة نقل قول‌های غیر حنفی‌اش خیلی

استاد: حالا دیگر، به هر حال من دیگر عبارت‌های این را می‌خواهم دیگر. می‌گویم مراجعۀ به مستقیم به چیزهای مالکیه نکردم که ببینم این چه شکلی است، نقلش درست است، نقل خلاف چجوری است؟ اینهایش را فقط من به همین بدایة المجتهد مراجعه کردم و به مغنی ابن قدامه. اما در مغنی ابن قدامه هم عبارت این شکلی است. مغنی ابن قدامه آن مطلب به این شکل است

شاگرد: در مدونۀ عبارتی از

استاد: همین، می‌خواستم عبارت مدونه را ببینم. بخوانید

شاگرد: و قال ما فی زکاة سلعة ۱۹:۴۷ قال و قال مالک اذا کان الرجل انما یشتری النوع الواحد من التجارة او الانواع و لیس ممن یدیر ماله فی التجارات فاشتریٰ سلعة او سلعاً کثیرة یرید بیعها فبارت علیه و مضی الحول فلا زکاة علیه فیها و ان مضی لذلک احوال حتی یبیع فاذا باع زکّی زکاتاً واحدا

استاد: این خیلی شبیه روایت‌های ماست. آن روایت‌های چیز را خیلی با آن شبیه است.

شاگرد: و انما مثل هذا الرجل مثل هذا مثل الرجل یشتری لحنطة فی زمان حصاد فیرید بیعها فی غیر زمان الحصاد لیربع فطهور علیه فیحبسها فلا زکاة علیه.

استاد: نه این فرق می‌کند. ولی به هر حال طبق قاعدۀ چیز باید حمل بر استحباب کرد. یعنی ولو به هر حال احتمال تقیه مطرح می‌شود.

شاگرد: با توجه به این میزان تطابق

استاد: اشکال یعنی چیز هم، مسأله‌ای نیست. یعنی به هر حال چیزی که هست ما قواعد چیز اقتضاء می‌کند حمل به استحباب بشود، ما وجهی

شاگرد: با حکمت حکم هم سازگاری دارد.

استاد: وجه چیزی ندارد که این حمل بر استحباب نکنیم. علی ای تقدیر اینجا مهم نیست. یعنی آن چیزی که مهم نیست چون بالأخره به عنوان زکات هم مستحب نباشد به عنوان کلی صدقه مستحب است حالا زکاتش مستحب باشد یا نباشد. عمده این هست که آیا در صبی می‌آید یا نمی‌آید؟ ما می‌خواهیم بگوییم بر فرضی که در بزرگ‌تر هم مستحب باشد در صبی نمی‌آید. این بنابراین یک مقداری این‌که خواندید در مدونه فرق کرد. بگذارید عبارت را من باز یک بار دیگر بخوانم، عبارت. البته باز یک تفاوت‌هایی دارد با آن روایت می‌گویم. قال مالک مدونه اذا کان الرجل انما یشتری النوع او الواحد من التجارة او الانواع و لیس ممن یدیر ماله فی التجارة. تفصیلی دارد که در روایت ما نیست. تفصیل بین کسی که یک دانه مالش را در تجارات انداخته، یا مال‌های عدیده‌ای را. کأنّه آن کسی که مال‌های عدیده داشته باشد. البته ممکن است مراد این هست کسی که مال‌های عدیده دارد مجرد این‌که یک مالش درش کسادی هست آن باعث نمی‌شود زکات واجب نباشد. مجموع من حیث المجموع ملاحظه می‌شود. یک موقعی هست فقط یک دانه مال دارد آن مال هم کساد شده، آن خب زکات ندارد. ولی اگر نه در مجموع مال‌هایی که دارد سود می‌برد. مجموع مال‌هایش سوددار است این باید زکات مال التجارة را بدهد. این شاید منافات با روایت ما هم نداشته باشد. روایت ما مفروض آن جایی شاید شبیه همین باشد.

و لیس ممن یدیر ماله فی التجارات فاشتریٰ سلعة او سلعاً کثیرا یرید بیعها فبارت علیه و مضی الحول فلا زکاة علیه فیها و ان مضی لذلک احوال حتی یبیع فاذا باع زکی سنة واحدة و انما مثل ذلک مثل الرجل یشتری الحنطة فی زمن الحصاد فیرید به فی غیر زمان الحصاد لیربع فالتبور علیه فیحبسها فلا زکاة علیه فیها قال علی بن ضیاء قال مالک الامر عندنا فی الرجل یکون له من الدین ؟؟؟ ۲۴:۲۰ ... و فی العروض یبتاعها تجارة ؟؟؟ الا زکاة واحدة.

اصلاً این کلاً در چیزهای مختلف شبیه همین را مالک دارد. فقط اختصاص به زکات مال التجارة ندارد،‌در چیزهای دیگر هم می‌گوید اگر قیمتش پایین آمد دیگر زکات ندارد. روی حنطه و شعیر و فلان، چیزهای دیگر هم همین را قائل هست که خب ما در روایت ما به این شکل وارد نشده.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که وجهی نداشته باشد به خصوص قول مالک بخواهیم این را حمل بر تقیه کنیم ولو مشابه قول مالک هم هست ولی حمل بر استحباب روشن‌تر است. به احتمال زیاد روایت‌هایی بوده که مالک براساس آن همین نظر را داده. روایت‌هایی بوده یعنی این هم مالک هم براساس یک روایاتی این تفصیل را. این تفصیل نشانگر این‌که این مطالبی که در روایات اهل بیت هست سابقۀ در فقه روایی سنی هم داشته ولو در چیزهایشان خیلی منعکس نشده، در فقه رسمی‌شان، فقه تدوینی‌شان اینقدر چیز نشده، و اینها کاشف از این است که یک روایت‌هایی بوده که آن روایت‌ها هم به ما نرسیده. خب می‌گویم حالا این خیلی مهم نیست، مهم قضیه این تکۀ مطلب هست که. مدونه صفحۀ چند بود؟

شاگرد: جلد ۱، صفحۀ ۲۵۱

استاد: جلد ۱، صفحۀ ۲۵۱.

خب به هر حال عرض می‌کنم عمدۀ قضیه این هست که بر فرضی که مستحب باشد برای بزرگ‌ترها در مال التجارة زکات پرداخت کردن آیا برای بچه مستحب هست یا نه؟ برای بچه مهم است، چون عرض کردم استحبابش نتیجه‌اش جواز تصرف ولی در مال طفل است. اگر مستحب نباشد ولی باید ملاحظه بکند که آیا به مصلحت طفل هست. اگر استحباب ثابت بشود خود استحباب مصلحت را به دنبال می‌آورد، استحباب نداشته باشد دیگر تابع نظر ولی هست که آیا عمل به این استحباب گاهی اوقات ممکن است ولی نظرش این باشد که عمل به این، اصلاً مصلحت نباشد، اصلاً مشروعیتش معلوم نیست ثابت باشد و امثال اینها.

عمدۀ قضیه این است که زکات در مال التجارۀ طفل مستحب هست یا مستحب نیست؟ به نظر می‌رسد ادلۀ متعددی که می‌گوید در مال طفل زکات ندارد الا اذا اتجر فیه. فاذا اتجر فیه فعلیه الزکاة اقتضاء می‌کند تا تجارت صورت نگرفته باشد، تا معامله‌ای انجام نگرفته باشد زکات نداشته باشد. حالا بعد از معامله آن زکات واجب است یا واجب نیست آن یک بحث دیگر است.

شاگرد: تا حدودی نفی وجوب نیست؟ ظاهر این نفی وجوب زکات نیست؟

استاد: حالا آن را من بعد، یک نکته‌ای هست بعداً در موردش توضیح می‌دهم که آیا ظاهرش این هست یا ظاهرش این نیست. حالا این را داشته باشید تا بعد. آن نکته‌ای که شما می‌گویید را توجه دارم بعداً به این نکته برمی‌گردم.

حالا بحث دیگر اینجا این هست که حالا اذا اتجر فیه که وقتی تجارت شد آیا زکات در متجر فیه طفل اوّلاً واجب هست یا واجب نیست؟ ثانیاً اگر واجب نبود اصلاً استحبابش را می‌توانیم ثابت کنیم یا نه؟ این مسألۀ دوم تقریباً روشن است که اگر وجوبش را نتوانیم استفاده کنیم استحبابش را قطعاً می‌توانیم استفاده کنیم. و حمل به تقیه اینجا اصلاً جا ندارد. حمل به تقیه اصلاً جا ندارد. چون عرض کردم هیچ کسی در عامه در مسألۀ زکات یتیم یا صبی بین این‌که تجارت بشود یا تجارت نشود تفصیل قائل نشده. ما قبلاً اقوال عامه را در مسألۀ زکات صبی ذکر کردیم. این تفصیل بین تجارت شدن یا تجارت نشدن مطلقا در میان عامه وجود ندارد. پس بنابراین حمل به تقیه اینجا اصلاً مطرح نیست. اگر بتوانیم به وجوب حمل کنیم خب باید به آن قائل بشویم. اگر نتوانیم بگوییم اینها معارض هستند آن وقت معارض بودنش چه وجهی دارد؟ به نظر می‌رسد که نباید اینجا دیگر بحث معارض و اینها را مطرح کرد، باید همان حمل به استحباب کرد که. یک موقعی هست ما می‌گوییم معارض هستند و مثلاً تقیةً صادر شده و امثال اینها، یک وجهی. ولی در جایی که هیچ وجه دیگری ندارد الا این‌که. یعنی اگر ذاتاً هم حمل به استحباب معنا نداشته باشد، آنجوری که مرحوم آقای خویی می‌فرمایند در اینجایی که حمل به تقیه معنا ندارد اینجا باید بگوییم که این روایت در مقام بیان استحباب هست. به خصوص نکته‌ای در اینجا وجود دارد که این حمل به استحباب را تقویت می‌کند. آن هم روایت یونس بن یعقوب است. ببینید در روایت یونس بن یعقوب. در صحیحۀ یونس بن یعقوب، قال ارسلت الی ابی عبد الله علیه السلام ان لی. حالا آن صحیحه تعبیر می‌کنم با آن بحث‌هایی در مورد یونس هست. ان لی اخوة صغاراً فمتی تجب علی اموالهم الزکاة، قال اذا وجبت علیهم الصلاة وجبت علیهم الزکاة. می‌گوید مال صغیر زکات ندارد. این هم یکی از روایاتی بود که قبلاً گفتیم همۀ روایات از یتیم نیست. این بحث، البته شاید این هم یتیم باشد.

شاگرد:‌ ظاهرش این است که یتیم است.

استاد: بله. ان لی اخوة صغاراً، معنایش چیز هست، یعنی پدر ندارد. اختیار امرش با این خود برادر بوده.

شاگرد: برداشته بشود ما لم ؟؟؟

استاد: نه حالا این‌که، این امور اختیار داشته باشد به‌طور، فرض روشنش این است که باباهِ از دنیا رفته برادر کوچکِ. حالا خصوصاً یونس بن یعقوب آدم مهمی بوده، شخص. از چیزهایش استفاده می‌شود آدم، رئیس القوم بوده، همچین حالتی داشته. حتی زمان امام صادق علیه السلام. یک شواهدی در مورد یونس بن یعقوب هست.

شاگرد: حتی زمان امام صادق علیه السلام

استاد: حتی زمان امام صادق علیه السلام. یک شواهدی در مورد یونس بن یعقوب هست. حالا زمان آنها مثلاً امام را مهمان می‌کرده و از پذیرایی‌ها و امثال اینهایش استفاده می‌شود که یک حالت چیزی هم. حالا من اینها را به هر حال به حافظه‌ام دارم اعتماد می‌کنم. در زمان امام رضا و آن جور چیزها که هست که زمان امام کاظم، امام رضا که از نحوۀ پذیرایی کردن‌ها و نحوۀ چیزهایشان این است که دم و دستگاه داشته و برای خودش عنوانی داشته. ولی حالا شاید زمان امام صادق چیزی که می‌فرمایید نباشد. من الآن دیگر اعتماد به حافظه‌ام می‌کنم شاید حافظه‌ام خطا کند. ولی غرضم آن چیزهایش مهم نیست، آن یک مطلب جانبی بود.

مطلب اصلی این است که به هر حال، حالا فرض کنید در مورد یتیم. می‌گوید برادرهای یتیم دارم اینها کی زکات اموالش را بپردازم؟ عهده‌دارش آن بوده دیگر. امام علیه السلام می‌فرمایند:

اذا وجبت علیهم الصلاة وجبت علیهم الزکاة. الآن زکاتی واجب نیست. بعد می‌گوید حالا فما لم تجب علیهم الزکاة چی؟ امام علیه اللسلام می‌گوید اذا اتجر به فزکه. اگر اصلاً این را، امام علیه السلام این را بیان نکرده. این راوی فما لم تجب علیهم الصلاة را مطرح کرده. این ظاهرش این هست که یک حکم استحبابی هست، آن هم فزکه، با تعبیر امر، نه با تعبیر فعلیه الزکاة و اینها. این به نظر می‌رسد که حمل بر استحبابش خیلی حمل روشنی باشد و همینجور که آقایان گفتند که زکات در، نه مال التجارة، زکات بر مال طفلی که با آن تجارت بشود مستحب است. و این در استحباب ما ملازمه‌ای بین این‌که مثلاً در مال بزرگتر‌ها مستحب. در مال بزرگ‌ترها هم به‌طور کلی مستحب است. بزرگ‌تر اختیار خودش است دیگر. مستحب است که هر چی دلش بخواهد حالا تجارت بکند غیر تجارت بکند زکات بدهد دیگر. این زکات به معنای صدقه. ولی در کوچک‌تر یک محدودۀ خاصی زکات را مستحب کردند، آن هم به صورتی که تجارت بشود، چون تجارت در معرض سود است. تجارت در معرض سود وقتی هست، می‌گوید وقتی مال را نگه نداشتی با آن تجارت کردی، چون سودزاست، زکاتش را هم بده. کأنّ این خودش حفظ مال می‌کند. از آن طرف به‌طور طبیعی مال طفل هم کم نمی‌شود، چون با آن تجارت می‌کنی و زیاد هم می‌شود، بعد از این هم که زکاتش را بدهی باز هم برای طفل مالش رشد کرده و زیاد شده. بنابراین نتیجه.

شاگرد: روایتی که من احساس می‌کنم باید جواب را با قرینۀ سؤال معنا کنیم. این سؤال شما وقتی راوی را می‌بینید، راوی انگاری می‌خواهد مطمئن بشود که حکم مسأله‌ای هست امام پرسیده. در اولی می‌پرسد که آقا تا کی بر اموالشان زکات واجب می‌شود؟ امام جواب می‌فرمایند، بعد در جواب دوم لحن پرسیدن این است که دوباره حکم را نمی‌گوید، نمی‌گوید چی، می‌گوید تا زمانی که صلاة برایشان واجب نشده چی؟ وقتی می‌گوید چی یعنی حکم ثابتی که ازشان پرسیدم را و قرینۀ آنجا دارم معلق می‌کنم. یعنی آنجا پرسیدم در مورد تجب علی اموالهم زکات، اینجا هم دارم در مورد همان وجوب زکات می‌پرسم.

استاد: نه اینجور نیست.

شاگرد: چرا می‌پرسم؟ به خاطر این‌که مطمئن نشدم.

استاد: نه اصلاً اینجور نیست.

شاگرد: چرا؟

استاد: چرا مطمئن نشده؟ امام علیه السلام جواب داده، چرا مطمئن نشده؟

شاگرد: نه امام فقط، آخر مسأله این است امام

استاد: نه، مطمئن شده، می‌گوید بعد از این‌که آیا یک وظیفۀ استحبابی هم وجود دارد، امام وجود ندارد.

شاگرد: اگر سؤال نمی‌کرد.

استاد: امام علیه السلام هیچ چیزی را جواب نمی‌داد. این ظاهرش این است، این که هست دارد یک حکم استحبابی را بیان می‌کند دیگر. اگر چیز نشد چی؟ به خصوص این نکته توجه بفرمایید، این حکم استحبابی هست که اختیارش برای وکیل است. استحبابی صرف نیست. استحبابی هست که یک نوع ایجابی هم در آن هست. یعنی یک نوع مشروعیت هم برای آن وجود دارد. یعنی می‌خواهد بگوید حالا اگر اینها، من در قبال این هیچگونه حقی ندارم کأنّه. می‌گوید نه، اگر تجارت با مالش کردی زکّه. حق پرداخت زکات را به تو، آن فزکه، تو که ولی‌اش هستی و امثال اینها. فزکه ظاهرش این است که اذا اُتجر به، نه اذا اتجرت به. وقتی با آن تجارت شد فزکه. تو زکاتش را پرداخت کن. این‌که به نظر می‌رسد که این حمل به استحباب ذاتاً حمل خوبی هست به خصوص با توجه به این روایت. می‌گویم ما حالا ذاتاً هم حمل به استحباب را می‌گفتیم مانعی ندارد و روایت را همچنان که فقها حمل به استحباب کردند باید حمل به استحباب کرد. ولی این روایت هم تأکید می‌کند همین مطلبی را که روایات باید حمل به استحباب بشود همچنان که فقها فرمودند. این مقدار از بحث تمام است فقط می‌رویم این بحث تازه آن بحث اصلی ما که حالا. حالا که مستحب شد زکات در ما اتجر به صبی، این ما اتجر به صبی متجرش کی باید باشد؟ یکی این‌که متجرش کی باید باشد؟ یک بحث دیگر چه کسی زکات را پرداخت بکند. آیا خود آن متجر به در این‌که یک مقدارش مسلم است. اگر ولی من الیه النظر، تجارت بکند. و خود آن ولی هم بخواهد زکات را پرداخت کند، آن برایش مستحب است آن برایش روشن است. دو مطلب محل تأمل هست که باید از روایت یک بار دیگر برگردیم با دین دید روایت را نگاه کنیم. یکی این‌که اگر «متجر به» کس دیگری هست. آیا جایی که متجر به کس دیگری هست به‌طور مطلق زکات مستحب است یا مستحب نیست؟ یا در صورتی که سود حاصل بشود. این نکته را هم ضمیمه بکنم. ظاهر این که اذا اتجر به این هست که جایی تجارت صحیح واقع شده باشد. اما جایی که یک نفر تجارت بکند ناصحیح، تا آخر هم امضاء نشود. خب واضح است که اینها زکات فرع صحة التجارة است. اما تجارت، همین تجارت به معنای عامش واقع بشود هیچ تصحیح هم نشود کأنّ یک چیز لغوی، این هم بخواهیم زکات آن اصلاً تناسب ندارد. این که می‌خواهم بگویم بحث سر این است که آیا در جایی که اجنبی تجارت می‌کند. در جایی که اجنبی تجارت بکند و سودی حاصل نشود، و ولی هم اجازه ندهد، آن قطعاً داخل در بحث نیست. بحث این است در جایی که سود حاصل بشود، آیا صحت آن معامله متوقف است بر این‌که ولی اجازه بدهد؟ یا نه، همین‌که سود حاصل شد کافی هست برای این‌که آن معامله تصحیح بشود. وقتی معامله تصحیح شد آن وقت سؤال این می‌آید که آیا زکات مستحب هست یا مستحب نیست؟ جایی که معامله به توسط غیر ولی انجام گرفته، ولی تصحیح شده است، ما قائل به این شدیم که با حصول سود ولو ولی امضا نکند شارع این را امضاء کرده. شارع این را امضاء کرده گفته حالا که سود حاصل شد دیگر این معامله صحیح. این یک صورت.

یک صورت دیگر این‌که ولی مصلحت بداند این معامله را امضاء کند. سود حاصل نشده باشد مثلاً. ولی ولی مصلحت بداند اگر این مال می‌ماند دزد می‌بردش، ولو حالا کمتر از قیمت فروخته‌اش. اگر این مال در دست بچه بود، بچه این مال را می‌برد تلفش می‌کرد، خرابش می‌کرد. ولو پایین‌تر از قیمت فروخته شده ولی این معامله را مصلحت بداند. و معامله به هر حال تصحیح بشود. در صورتی که معامله تصحیح بشود، حالا تصحیحش یا به دلیل این هست که سود بیشتر حاصل شده و ما بگوییم همین مقدار که سود بیشتر حاصل بشود شارع این معامله را تصحیح کرده. یا نه به اجازۀ ولی معامله تصحیح بشود. این صورت‌ها آیا زکات دارد یا ندارد؟ این یک مطلب. زکات هم که دارد کی می‌تواند زکات را بپردازد؟ دارد یعنی مستحب است یا مستحب نیست. چه کسی این زکات برایش مستحب است؟ آیا ولی مستحب است یا متجر؟ این اختلافی بود که بین کلام محقق حلی و کلام شیخ طوسی بود. شیخ طوسی می‌گفت متجر برایش مستحب است، ولی محقق حلی می‌گفتش که ولی برایش مستحب هم هست امثال اینها. حالا این مجموعۀ این بحث‌ها را ملاحظه بفرمایید این را ما یک بار دیگر روایات را با این دید با دقت نگاه بفرمایید ما این بحث را ان شاء الله فردا دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. «أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ فِي يَدِهِ الْمَتَاعُ قَدْ بَارَ عَلَيْهِ، وَ لَيْسَ يُعْطَى بِهِ إِلَّا أَقَسلَّ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ، عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: فَإِنَّهُ مَكَثَ عِنْدَهُ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ بَاعَهُ، كَمْ يُزَكَّى سَنَةً؟

قَالَ: «سَنَةً وَاحِدَةً» «2». [↑](#footnote-ref-1)